

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

نکته های ناب از زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام - امام هادی

علیه السلام

نویسنده: علی گلستانی همدانی

## ولادت امام علی بن محمد علیه السلام

نام مبارک امام دهم علیه السلام علی، القاب معروف ایشان هادی و نقی، کنیه آن بزرگوار ابوالحسن، پدر آن حضرت امام جواد علیه السلام، مادر گران قدر ایشان سمانه علیها السلام، روز تولد 15 ذی الحجه و محل تولد در روستای صریا نزدیک مدینه در سال 212 هجری قمری می باشد.

امام هادی سوم رجب سال 254 در سن 41 سالگی در شهر سامرا بر اثر زهری که معتز سیزدهمین خلیفه عباسی توسط معتمد عباسی به آن حضرت خوراندند به شهادت رسید. مدفن ایشان شهر سامرا واقع در عراق می باشد.

نوشتن حالات حضرت امام علی النقی مصادف شده با روزی که گروهی از مخالفین دین مقدس اسلام و منافقین یا عده ای از وهابیون که همه آنها زیر سلطه امریکا هستند، گنبد آن بزرگوار و گنبد حضرت امام حسن عسگری علیه السلام را خراب و ملت مسلمانان را غرق در عزا و ماتم نمودند. تاریخ این مصیبت عظمی 13 اسفند 84 برابر با روز 23 ماه محرم الحرام 1427 ساعت 7 صبح روز چهارشنبه است که مراجع تقلید و روحانیون و مردم در مسجد اعظم قم اجتماع نمودند و بعضی از مراجع با پای برهنه تشریف آوردند و مجلس سوگواری و نفرین بر دشمنان دین نمودند.

مادر امام هادی علیه السلام سمانه از اهالی مغرب بود که دست تقدیر او را به مدینه آورد و همسر امام جواد علیه السلام گردید. این بانوی با کمال در راه کمالات و فضائل معنوی ممتاز و در زهد و تقوی در عصر خود بی نظیر بود و بیش تر روزهای سال را روزه می گرفت. امام جواد علیه السلام در شأن او چنین فرمود: سمانه از بانوان بهشت است و شیطان به او نزدیک نمی شود، او همواره مورد نظر لطف خداوندی است که هرگز خواب ندارد و هم طراز مادران افراد صدیق و صالح است. <sup>(1)</sup>

## امامت حضرت هادی علیه السلام

هنگامی که امام جواد علیه السلام به شهادت رسید در بغداد بود ولی فرزندش امام هادی علیه السلام در مدینه سکونت داشت. امام هادی علیه السلام در آن وقت حدود هشت سال داشت و در نزد سرپرست خود به نام ابوزکریا به سر می برد. یکی از حاضران می گوید ناگاه امام هادی علیه السلام غمگین شد و گریه سختی کرد. ابوزکریا عرض کرد چرا گریه می کنی؟ امام هادی علیه السلام فرمود: در همین لحظه پدرم رحلت کرد. حاضران پرسیدند چه کسی این خبر را به شما داد؟ فرمود: از عظمت خداوندی چیزی در وجودم وارد شد که قبلا او را نمی شناختم دانستم که پدرم درگذشت. روایت کننده می گوید تاریخ همان ماه و روز و همان ساعت را به دقت ثبت کردم پس از مدتی خبر رسید که امام جواد علیه السلام در مدینه رحلت فرموده، تطبیق کردم، دریافتم آن حضرت در همان لحظه ای که امام هادی علیه السلام خبر داده بود از دنیا رفته است (2).

معتصم عباسی شخصی به نام عمر بن فرج را به عنوان فرمانروای مدینه برگزید و او را به مدینه فرستاد تا معلم مخصوصی برای حضرت هادی علیه السلام که در آن وقت هشت سال داشت پیدا کند. عمر بن فرج از دشمنان خاندان رسالت بود و منظور معتصم از تعیین معلم این بود که تعلیم و تربیت او در حضرت امام هادی علیه السلام اثر بگذارد و افکار آن حضرت را عوض کند و دوستی دشمنان اهل بیت علیهم السلام را در دل امام علیه السلام جای دهد.

عمر بن فرج پس از جست و جو شخصی به نام جنیدی را که از دشمنان خاندان رسالت بود به عنوان معلم حضرت هادی علیه السلام برگزید. از او خواست مانع ملاقات شیعیان با حضرت هادی علیه السلام گردد. جنیدی به کار خود مشغول شد ولی هر روز آن چه از حضرت هادی علیه السلام مشاهده می کرد شگفت زده می شد. روزی محمد بن جعفر از جنیدی پرسید این کودک چگونه است؟ جنیدی از این تعبیر برآشفته شد و گفت: می گوئی این کودک نمی گوئی این پیر؟! تو را به خدا کسی را داناتر از من نسبت به علم و ادب در مدینه می شناسی؟ محمد

پاسخ داد: نه، جنیدی گفت: قسم به خدا من بحثی را در ادبیات مطرح می‌کنم می‌بینم او مطالبی را به گفته‌هایم می‌افزاید که من از آن‌ها استفاده می‌کنم و از او درس می‌آموزم. چند روز بعد محمد بن جعفر با جنیدی ملاقات کرد و پرسید حال این کودک چگونه است؟ جنیدی از این سؤال ناراحت شد و گفت: دیگر این حرف را نزن سوگند به خدا او بهترین انسان روی زمین است، گاهی می‌خواهد وارد اطاق شود می‌گویم یک سوره از قرآن بخوان بعد وارد شو. می‌گوید: کدام سوره؟ من از سوره‌های بلند آغاز قرآن نام می‌برم، او همان سوره را از اول تا آخر به طور دقیق و درست می‌خواند و علاوه بر حافظ همه قرآن است و به معنی نشنیده‌ام، او قرآن را زیباتر از همه می‌خواند و علاوه بر حافظ همه قرآن است و به معنی باطنی و تفسیر ظاهری قرآن آگاه است. سرانجام همین جنیدی که از دشمنان خاندان رسالت بود مرید امام هادی شد. (3)

علی بن مهزیار می‌گوید به شهر سامرا رفتیم و در محل اقامت حضرت هادی علیه السلام شک داشتیم. هوا گرم و تابستانی بود و مردم لباس تابستانی پوشیده بودند ولی امام هادی علیه السلام لباس زمستانی پوشیده به علاوه یک پوشش زمستانی بر پشت اسبش افکنده و دم اسبش را بسته. مردم از کار آن حضرت تعجب می‌کردند و می‌گفتند: آیا این مرد مدنی را نمی‌بینید که لباس زمستانی در تابستان پوشیده. من با خود گفتم: اگر این شخص امام بود چنین نمی‌کرد. مردم به صحرا رفتند و امام علیه السلام نیز سوار بر اسب به سوی صحرا روانه شد. در این هنگام دیدیم ابرهای متراکم و عظیم در آسمان ظاهر شدند و باران شدید بارید به طوری که همه خیس شدند اما امام علیه السلام به خاطر آن لباس‌هایی که پوشیده بود خشک و سالم مانده بود. با خود گفتم: گمان می‌برم که همین شخص امام باشد، خوب است درباره‌ی جواز یا عدم جواز نماز با لباس که به عرق جنب آلوده شده بپوشم و نیز اگر او چهره‌اش را به روی من بگشاید حتما امام است.

همین که او نزدیک من آمد صورتش را گشود و همان دم فرمود: اگر لباس آلوده به عرق جنب از حلال باشد نماز با آن جایز است. و اگر آلوده به عرق جنب از حرام باشد نماز با آن جایز نیست. از آن لحظه به امامت آن حضرت یقین نمودم و دیگر در این مورد شک نکردم. (4)

یحیی بن اکثم از علمای برجسته درباری و از قاضیانی بود که در عصر مأمون به عنوان قاضی کهنه کار و زیرک شناخته می شد، سیزده سؤال مشکل را تنظیم کرد و توسط موسی مبرقع (برادر امام هادی علیه السلام) برای امام هادی علیه السلام فرستاد تا آن حضرت پاسخ گوید. موسی سیزده سؤال یحیی بن اکثم را به ترتیب شمرد:

سؤال اول: مطابق آیه (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ)؛ (5) «آن کسی که علمی از کتاب داشت (وزیر سلیمان به نام آصف) به سلیمان گفت من تخت بلقیس را پیش از آن که چشم بر هم نهی نزد تو حاضر می کنم.» سؤال من این است مگر حضرت سلیمان علیه السلام به علم آصف محتاج بود؟

سؤال دوم: خداوند در قرآن می فرماید: (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُوا لَهُ سِجْدًا)؛ (6) «یوسف پدر و مادرش را بر فراز تخت برد و آن ها و فرزندان در برابرش به سجده افتادند»، چگونه حضرت یعقوب پیغمبر علیه السلام و فرزندانش برای یوسف سجده کردند؟

سؤال سوم: طبق آیه شریفه (فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ)؛ (7) «اگر از آن چه که بر تو نازل کردیم در شک هستی از آن ها که قبل از تو می خوانند بپرس.» این آیه خطاب به کیست؟ اگر خطاب به پیغمبر است چگونه او شک دارد و اگر خطاب به دیگری است قرآن بر چه کسی جز پیامبر نازل شده است؟

سؤال چهارم: خداوند می فرماید: (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (8) «اگر همه درختان روی زمین قلم و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود همه تمام می شود ولی کلمات خدا پایان نمی گیرد»، مراد از ابحر چه چیز است؟

سؤال پنجم: خداوند در وصف بهشت می فرماید: (وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)؛ <sup>(9)</sup> «هر چه دل بخواهد و چشم از آن لذت برد در بهشت موجود است»،

پس چرا خداوند آدم را که فقط گندم خورد عذاب و کیفر نمود؟

سؤال ششم: خداوند می فرماید: (أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ)؛ <sup>(10)</sup> «خداوند اگر بخواهد پسر و دختر را برای آنان جمع می کند»، اگر خداوند مطابق این آیه پسران را به بندگانش تزویج کند چگونه قومی را به خاطر این عمل (لواط) کیفر داده است؟

سؤال هفتم: چگونه در بعضی از دعواها گواهی یک زن کافی است؟ با این که خداوند در مورد مردان می فرماید: (وَ أَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ) <sup>(11)</sup>؛ «و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید.»

سؤال هشتم: برای تشخیص زن یا مرد بودن و تعیین ارث شخص خنثی باید دید از کدام مجرا ادرار می کند. سوال این است که چه کسی باید این تحقیق را انجام دهد؟ اگر زن نگاه کند شاید او مرد باشد و اگر مرد انجام دهد شاید او زن باشد و در هر دو صورت جایز نیست.

سؤال نهم: مردی دید که چوپانی با گوسفند آمیزش می کند، وقتی نگاه او به صاحب گله افتاد کنار رفت و آن گوسفند در میان گوسفندان دیگر گم شد این گوسفندها را چگونه سر ببرند؟ آیا گوشت آن ها حلال است یا حرام؟

سؤال دهم: نماز صبح چرا بلند خوانده می شود با این که از نمازهای روزانه است در حالی که نمازهای شب بلند خوانده می شود؟

سؤال یازدهم: علی عليه السلام به ابن جرموز (قاتل زبیر) آن گاه که زبیر دست از جنگ جمل کشید و ابن جرموز او را در نماز غافل گیر کرد و کشت، فرمود ابن صفیه (زبیر) را به آتش

بشارت ده و با این عبارت فهماند که ابن جرموز اهل دوزخ است، چرا علی علیه السلام که امام بود این قاتل را نکشت؟

سؤال دوازدهم: چرا علی علیه السلام در جنگ صفین (جنگ با معاویه) همه ی افراد سپاه معاویه را می کشت چه مهاجر و چه فراری و چه زخمی ولی در جنگ جمل (جنگ با سپاه طلحه و زبیر) به فراری و مجروح کاری نداشت و اعلان کرد که هر کس به خانه ام آید و هر کس اسلحه اش را بیفکند ایمن است. این اختلاف روش برای چه بوده؟ اگر شیوه ی اول درست بوده ناچار شیوه ی دوم نادرست خواهد بود.

سؤال سیزدهم: هر گاه مردی اقرار کند که لواط کرده آیا باید حد بخورد یا نه؟

امام هادی علیه السلام به موسی مبرقع فرمود: بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا تو را به راه راست هدایت کند نامه ات رسید، خواسته ای ما را با این خرده گیری ها امتحان کنی تا شاید نقطه ی ضعفی از ما بیابی و عیب جوئی کنی، خدا تو را به خاطر سوء نیت جزا دهد. همه سؤال هایت را پاسخ می گوئیم، آماده فهم آن باش که حجت بر تو تمام شده است.

اما جواب سؤال اول: آن کسی که علمی از کتاب داشت آصف بن برخیا بود و حضرت سلیمان علیه السلام از شناختن آن چه را که آصف می شناخت عاجز نبود بلکه می خواست به امت خود از جن و انس بفهماند که حجت بعد از من آصف است و آن علم را سلیمان علیه السلام به امر خداوند به آصف سپرده و آموخته بود تا مردم در مورد امامت و راهنمایی های آصف اختلافی نمایند چنانچه در زمان حضرت داود علیه السلام مسائلی به حضرت سلیمان علیه السلام تعلیم داده شده بود تا پیامبری و پیشوای سلیمان بعد از پدر آشکار و حجت بر مردم تمام شود.

پاسخ سؤال دوم: سجده یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف علیه السلام برای اطاعت از خدا و اظهار محبت به یوسف بود نه برای یوسف چنانچه سجده فرشتگان بر آدم علیه السلام برای آدم



عَلَيْهِ السَّلَامُ نبود بلکه اطاعت از خدا و اظهار علاقه به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. سجده یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف سجده شکر بود. به شکرانه این که خداوند آن ها را در کنار هم جمع نموده است.

پاسخ سؤال سوم: مورد خطاب در آیه، رسول خدا ﷺ است و او در آن چه خداوند به او نازل کرده شک نداشت. ولی جاهلان گفتند چرا خداوند پیامبری از فرشتگان را نفرستاده و پیغمبرش را با ما فرقی نگذاشته چرا که او هم مثل ما می خورد و می نوشد و در بازار راه می رود. خداوند وحی کرد در حضور این جاهلان از آن ها که پیش از تو به کتاب های آسمانی آشنا بوده اند بپرس؛ آیا خداوند تاکنون پیغمبری برای بشر فرستاده که نخورد، نیاشامد و در بازارها حرکت نکند؟! تو هم مثل آن ها و این تعبیر که اگر شک داری با این که پیامبر ﷺ شک نداشت از نظر مماشات و همراهی با طرف است؛ چنانچه خداوند در آیه مباحله دستور می دهد بیاپید تا فرزندان ما و فرزندان شما زنان ما و زنان شما، خود ما و خود شما را دعوت کنیم سپس نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم (البته دروغ گویان مسیحیان بودند و در این امر شکی نبود ولی) اگر می گفت لعنت خدا بر شما، مسیحیان برای مباحله حاضر نمی شدند و خداوند می دانست که پیامبرش رسالت های او را ابلاغ می کند و دروغ گو نیست. در این جا نیز پیامبر ﷺ به راست گویی خود یقین داشت ولی می خواست با مدعی به عنوان بی طرف گفت و گو کند.

پاسخ سؤال چهارم: اگر درخت های دنیا قلم شود و دریا را هفت دریا مدد کند و چشمه از زمین بجوشد آن ها پیش از آن که کلمات خدا پایان پذیرند تمام می شوند. هفت دریا عبارت است: اول چشمه کبریت، دوم چشمه یمن، سوم چشمه برهوت، چهارم چشمه طبریه، پنجم آب گرم ماسبدان (محلی در خوزستان)، ششم آب گرم آفریقیه معروف به لینان، هفتم چشمه بحرون و کلمات پایان ناپذیر خدا ما هستیم که فضائل ما بیرون از مرز درک بشر است.

پاسخ سؤال پنجم: البته هر چه از خوراکی و پوشیدنی و سرگرمی که دل بخواهد و لذت بخش باشد در بهشت وجود دارد و همه را خداوند برای آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ حلال کرده بود اما آن درختی که خداوند آدم و همسرش را از آن نهی کرده بود درخت حسد بود (که به عنوان استعاره درخت نامیده شد) خداوند به آن ها سفارش کرده بود که به چشم حسد به کسانی که خدا بر مخلوقات دیگر فضیلتشان داده ننگرند. آدم فراموش کرد و بر آن ها حسد برد و عزم و تصمیمی نداشت.

پاسخ سؤال ششم: منظور از جمع بین پسران و دختران این است که خداوند گاهی دو نوزاد (دو قلو) پسر و دختر عطا می کند و دو عددی که با هم قرین باشند به آن جفت گفته می شود، هر یکی جفت دیگری است نه آن که منظور ازدواج باشد.

پاسخ سؤال هفتم: پذیرش گواهی یک زن تنها در مورد قابله (در موضوع زنده بودن یا مرده نوزاد هنگام ولادت) است که اگر آن قابله مورد اطمینان باشد گواهی او در این مورد پذیرفته است و گرنه کم تر از دو زن کافی نیست. و به حکم ضرورت به جای دو مرد به حساب می آید چرا که در این جا مرد نمی تواند کار زن را برعهده گیرد و اگر تنها یک زن وجود داشت گواهی او با سوگند پذیرفته خواهد شد.

پاسخ سؤال هشتم: خنثی همان است که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده است ولی به این صورت که مردان عادل جلو آئینه می ایستند و خنثی پشت سر آن برهنه می شود، شاهدان عکس او را در آئینه می بینند و گواهی می دهند.

پاسخ سؤال نهم: اگر گوسفند معلوم بود باید آن را سر ببرند و بسوزانند و گرنه با قرعه تعیین می کنند به این ترتیب که گله را دو نصف می کنند و قرعه می کشند به نام هر یک درآمد نصف دیگر آزاد است، باز همین نصف را دو نیمه می کنند و قرعه می کشند و این کار را هم چنان ادامه می دهند تا دو تا بیش تر نماند آن گاه بین آن دو قرعه می زنند قرعه به نام هر کدام افتاد آنرا سر می برند و بقیه آزاد می شوند.

پاسخ سؤال دهم: بلند خواندن نماز صبح برای آن است که پیغمبر ﷺ وقتی آن را می خواند که هوا تاریک بود لذا در حکم قرائت های شبانه است.

پاسخ سؤال یازدهم: در مورد این که علی علیه السلام فرمود: قاتل زبیر را به دوزخ بشارت بده، مژده ای بود که قبلا پیامبر ﷺ داده بود و قاتل از خوارج بود که در جنگ نهروان شرکت کرد و علی علیه السلام از این جهت او را نکشت که می دانست او در جنگ نهروان کشته خواهد شد.

پاسخ سؤال دوازدهم: این که علی علیه السلام در جنگ صفین مهاجم و فراری را می کشت ولی در جنگ جمل فراری و زخمی را نمی کشت و تعقیب نمی کرد و همچنین در جنگ جمل آن ها را که اسلحه ی خود را می افکندند یا به خانه ها پناه می بردند امان می داد از این رو بود که فرمانده سپاه دشمن در جنگ جمل (طلحه و زبیر) کشته شده بود دیگر پایگاه و جمعیتی نداشتند که به آن بازگردند و فتنه را از سر گیرند، همه به خانه های خود برگشتند، دیگر جنگ و معارض نبود و آن ها راضی بودند که کسی به آن ها کاری نداشته باشد در این صورت ناگزیر وظیفه در برابر آن ها که در فکر جمع آوری لشکر و از سر گرفتن جنگ نبودند خودداری از جنگ و آزار رسانی است ولی در جنگ صفین سپاه دشمن به پایگاه خود بازمی گشت و دارای فرمانده و تجهیزات بود و در فکر تجدید قوا و از سر گرفتن جنگ به سر می برد.

سران دشمن شمشیر بین آن ها پخش می کردند و جایزه به آن ها می دادند و تجهیزات جنگ را فراهم می ساختند، بیماران را عیادت و دست و پا شکسته شدگان را مداوا می نمودند به پیاده ها مرکب و به برهنگان لباس می دادند و باز دوباره همه را به میدان می فرستاد. از این رو علی علیه السلام این دو گروه را یکسان ندید وظیفه جنگ با گویندگان لا اله الا الله را خوب می دانست، حق را برای آن ها شرح می داد و هر کس حق را نمی پذیرفت شمشیر بر رویش می کشید جز این که توبه کند.

پاسخ سؤال سیزدهم: مردی که به لواط اقرار کرده اگر دو شاهد شهادت نداده و او به دلخواه خود اقرار نموده است در این صورت حاکم شرع می تواند به او منت نهاده و او را معاف دارد یا کیفر کند. آیا سخن خدا را نشنیده ای که به حضرت سلیمان می فرماید: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛<sup>(12)</sup> «این نعمت سلطنت و قدرت اعطای ما است اینک بی حساب به هر که خواهی ببخش و از هر کس می خواهی امساک کن.»

امام هادی علیه السلام در پایان فرمود: به همه سؤال های یحیی بن اکثم پاسخ دادیم آن را فراگیر و بدان<sup>(13)</sup>.

یکی از شاگردان نامی حضرت امام هادی، یعقوب بن اسحاق است، او از علمای نامی و محقق شیعه و از یاران و شاگردان مخصوص امام جواد و امام هادی علیه السلام است که در علوم منطق و ادبیات سرآمد همه علماء عصر خود بود و تألیفات بسیار در زمینه های مختلف اسلامی داشت که مورخان نام 23 کتاب او را ذکر کرده اند، وجود او در اهواز و اطراف آن مایه پرفیض برای گسترش مکتب امامان علیهم السلام بود.

متوکل عباسی که برای پسرانش المعتز و المؤید در جستجوی معلم جامع و محقق بود، یعقوب بن اسحاق را به عنوان برجسته ترین معلم انتخاب کرد. مدتی او به فرزندان متوکل اجباراً درس می داد ولی او شیعه و شاگرد امام هادی علیه السلام بود و هرگز مذهبش را که با جان و روحش آمیخته بود رها نمی ساخت. یک روز به مناسبتی در مجلس باشکوهی از طرف متوکل که رجال و شخصیت ها و ادیبان و شاعران به آن مجلس وارد می شدند و از متوکل تجلیل و احترام می کردند، یعقوب بن اسحاق نیز وارد آن مجلس شد.

متوکل اطلاع داشت که او پیرو مذهب تشیع است و در حضور حاضران به یعقوب بن اسحاق گفت: این دو پسر (شاگردان المعتز و المؤید) را بیش تر دوست داری یا حسن و حسین علیه السلام را؟ یعقوب بن اسحاق در تنگنای سختی قرار گرفت چرا که به خونخواری متوکل و جلاد بی رحم او اطلاع داشت.

در عین حال با کمال صراحت جواب داد: «قسم به خدا قنبر غلام علی علیه السلام بهتر از تو و از پسران تو است.» متوکل مغرور از این پاسخ آن چنان خشمگین شد که به غلامان خود دستور داد زبانش را از پشت سرش بیرون بکشند و او را به شهادت رسانند. <sup>(14)</sup>

یحیی بن اکثم (قاضی بغداد) و جمعی از فقها و علمای اسلام در مجلس واثق (نهمین خلیفه عباسی) حضور داشتند. واثق از حاضران پرسید چه کسی در آن هنگام که آدم علیه السلام حج به جا آورد سر او را تراشید؟ حاضران از پاسخ به این سؤال درمانده شدند. واثق گفت من کسی را در این جا حاضر می‌کنم که جواب این سؤال را به شما خبر می‌دهد. آن گاه واثق شخصی را نزد امام هادی علیه السلام فرستاد و او را به آن مجلس حاضر نمود و از او پرسید ای ابوالحسن هنگام حج چه کسی موی سر حضرت آدم علیه السلام را تراشید؟ امام هادی علیه السلام فرمود: از شما می‌خواهم مرا از پاسخ به این سؤال معاف بداری. واثق گفت تو را قسم می‌دهم که خبر دهی.

امام علیه السلام فرمود: «اکنون که دست بردار نیستی، پدرم از پدرانش روایت کردند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به جبرئیل فرمان داده شد تا یاقوتی از بهشت را به زمین ببرد. جبرئیل آن یاقوت را آورد و بر سر آدم مالید موهای سر او ریخته شد و نور آن یاقوت هر جا که رسید تا همان جا حرم گردید.» <sup>(15)</sup>

در عصر خلافت واثق سپاه عظیمی را به فرماندهی یکی از سرلشگران برای سرکوب اعراب شورش اطراف مدینه به حجاز فرستاد. سپاه او وارد مدینه شدند. ابوهاشم می‌گوید: همراه امام هادی علیه السلام سوار بر مرکب از خانه بیرون آمدیم و در کنار عبور لشگر واثق ایستادیم، یکی از سرلشگران سوار بر اسب از نزد ما عبور کرد و امام هادی علیه السلام چند جمله به زبان ترکی به او فرمود. همان دم آن سرلشگر ترک از اسبش پیاده شد و سم مرکب امام هادی علیه السلام را بوسید. من تعجب کردم به آن نظامی ترک گفتم: تو را قسم می‌دهم بگو امام هادی علیه السلام به تو چه گفت که تو این گونه شیفته آن حضرت شدی؟ سرلشگر ترک گفت: آیا

این شخص پیغمبر است؟ گفتم نه، گفت: او مرا به نامی صدا زد که در کودکی در شهرهای ترک نشین مرا به آن نام می خواندند و تا این ساعت هیچ کس از آن اطلاع نداشت. (16)

در روایت آمده متوکل روزی بیمار شد و نذر کرد اگر خوب شد اموال کثیری به فقرا بدهد. او از آن بیماری بهبودی یافت سپس در مورد این که اموال کثیر چقدر است فکرش به جایی نرسید. فقهای دربار را جمع کرد و از آن ها پرسید مقدار اموال کثیر چقدر است؟ آن در پاسخ به این سؤال به رأی واحد نرسیدند، سرانجام متوکل مسئله را از امام هادی علیه السلام پرسید. آن حضرت در جواب فرمود: «باید 83 دینار صدقه بدهی.» فقها از این پاسخ شگفت زده شدند از متوکل خواستند تا علت آن را از امام علیه السلام بپرسد. متوکل علت آن را از امام علیه السلام پرسید امام هادی علیه السلام در پاسخ فرمود: «خداوند در قرآن می فرماید: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ). (17) «خداوند شما را در جاهای بسیار یاری کرده.» همه خاندان ما روایت کرده اند آن مواردی که خداوند پیامبرش را در آن موارد از جنگ ها پیروز نمود و مسلمانان را یاری فرمود 83 مورد بوده است.» متوکل خشنود شد و مال بسیار برای آن حضرت فرستاد تا آن را در آنچه دوست دارد مصرف کند. (18)

فضل بن احمد روایت می کند پدرم گفت: روزی نویسنده ی معتز پسر متوکل بودم. همراه معتز نزد متوکل رفتیم دیدیم متوکل بر تخت نشسته است معتز سلام کرد و ایستاد من هم پشت سر او ایستادم. هر وقت معتز نزد متوکل می آمد متوکل خیرمقدم می گفت و اجازه نشستن می داد ولی در آن روز ایستادن معتز طولانی شد و بسیار ناراحت بود و به فتح بن خاقان وزیرش گفت: امام هادی علیه السلام که تو درباره ی او سخن می گوئی و مدح می کنی به خدا قسم ریاکار است، ادعای دروغ کرده و به دولت من آسیب می رساند.

سپس متوکل فرمان داد چهار نفر از غلامان بی رحم و بدزبان را احضار کنند و به هر کدام یک شمشیر داد و به آن ها فرمان داد هنگام ورود امام هادی علیه السلام (به منزل متوکل) با شمشیرهای خود به او حمله نمایند. من پشت پرده عقب معتز ایستاده بودم، لحظه ای

نگذشت که امام هادی علیه السلام وارد شد. قبل از ورود او مردم آمده بودند و خبر ورود آن حضرت را به متوکل داده بودند. دیدم امام هادی علیه السلام مشغول ذکر است و بدون پریشانی به محض این که متوکل او را دید، خود را از تخت به زیر افکند و به سوی او رفت و او را در آغوش گرفت و دست هایش را بوسید و گفت: ای آقای من، ای بهترین خلق خدا، ای ابوالحسن برای چه این هنگام به این جا آمده ای؟

امام هادی علیه السلام فرمود: فرستاده ی تو آمد و گفت: متوکل تو را می طلبد. متوکل گفت: این زنازاده دروغ گفته، به هر جا می خواهی برو، بعد گفت: ای فتح و ای معزز، آقایان را بدرقه کنید. وقتی امام خارج شد متوکل از آن سؤال کرد: چرا فرمان مرا اجرا نکردید؟ گفتند: هیبت امام ما را فراگرفت و در اطراف او صد شمشیر زن دیدیم از این رو ترس و وحشت ما را فراگرفت و قادر به اجرای فرمان نشدیم.<sup>(19)</sup>

متوکل به ارتش خود که نود هزار جنگجو بودند و در شهر سامرا سکونت داشتند فرمان داد هر یک از آن ها توپره ی اسب خود را از گل قرمز پر کنند و در نقطه معین شده روی هم بریزند. این فرمان از سوی لشکریان متوکل اجرا شد و تل عظیمی پدیدار گشت که آن را تل مخالی (تل توپره ها) نامیدند. متوکل بر بالای آن تل رفت و امام هادی علیه السلام را احضار کرده و از او خواست که بالای آن تل برود و آن حضرت بالا رفت.

متوکل به امام هادی علیه السلام گفت: من تو را به این جا آورده ام که سپاهیان مرا مشاهده نمایند. متوکل قبلا فرمان داده بود که همه سپاهیان لباس جنگ به تن کنند، اسلحه های خود را بردارند و با بهترین زینت و کامل ترین نیرو بیرون آیند و هدفش از این کار آن بود که نیروی هر کسی را که بر ضد او خروج می کند بشکند و ترسش از امام هادی علیه السلام از این رو بود که مبادا او یکی از بستگانش را به خروج و شورش بر ضد خلیفه وادار کند.

امام هادی علیه السلام فرمود: «اکنون می خواهی من نیز لشگر خودم را به تو نشان دهم؟» متوکل گفت آری. امام هادی علیه السلام دعا کرد ناگاه بین زمین و آسمان و مشرق و مغرب

فرشتگان غرق در اسلحه آشکار شدند. وقتی که خلیفه آن همه جمعیت مسلح را دید از ترس بی هوش شد و بر زمین افتاد. وقتی به هوش آمد امام هادی علیه السلام به او فرمود: «ما در امور دنیا با شما مفاخرت و مسابقه نمی گذاریم، ما به امر آخرت اشتغال داریم پس آن چه که تو در مورد من گمان کردی چنین نیست». <sup>(20)</sup>



## از کرامات امام هادی علیه السلام

محمد بن سنان می گوید: برای انجام حج در مکه بودم، امام هادی علیه السلام نیز در مراسم حج شرکت داشت؛ پس از حج به سوی مدینه باز می گشتیم، در مسیر راه به یکی از اهالی خراسان برخوردیم که مرکبش در راه مرده و او بسیار ناراحت بود و می گفت: چگونه بار و اثاث خود را در این راه طولانی بدون مرکب ببرم؟ در همین هنگام امام هادی علیه السلام در مسیر راه به آن جا رسید، همراهان آن مرد خراسانی هنگامی که آن بزرگوار را دیدند، به او گفتند: ای فرزند رسول خدا! این مرد خراسانی از دوستان و شیعیان شما است و مرکبش مرده و او غمگین است که چگونه این راه طولانی را طی کند. امام هادی علیه السلام کنار آن مرکب آمد و فرمود: گاو بنی اسرائیل در پیشگاه خدا گرامی تر از من نیست که با زدن عضو مرده ی آن گاو به شخص مرده، زنده شد. آن گاه امام علیه السلام به پیش آمد و با پای راستش به جسد آن چهارپا زده و فرمود: به اذن خدا برخیز. همان دم چهارپا زنده شد و برخاست و آن مرد خراسانی اثاث خود را بر آن نهاد و بر آن سوار شد و به سوی مقصد حرکت کرد. <sup>(21)</sup>

مورد دیگر؛ خادم امام هادی علیه السلام می گوید: یک شب امام هادی علیه السلام به من فرمود: سطل آب را در فلان مکان بگذار تا وقتی از خواب برخاستم آب وضو فراهم باشد. آن حضرت استراحت فرمود: و من به دنبال کاری رفتم و فراموش کردم که سطل آب را در محل بگذارم، ناراحت بودم که امام علیه السلام وقتی از خواب برخیزد به زحمت خواهد افتاد، در حالی که نگران بودم به محضرش رفتم به من فرمود: وای بر تو آیا عادت مرا نمی دانی که من با آب سرد وضو می گیرم؟ تو آب را گرم کرده ای و در سطل ریخته ای.

عرض کردم به خدا سوگند من نه سطل و نه آب را جایی نگذاشتم. آن حضرت دریافت که امداد غیبی بوده است و به شکر الهی پرداخت و گفت: حمد و سپاس مخصوص خداوند است؛ سوگند به خدا کاری را که خداوند بر ما آسان نموده ترک نخواهم کرد. حمد و سپاس

خداوندی را که ما را از اهل اطاعت خود گردانیده و ما را برای کمک بر عبادتش موفق نمود. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: همانا خداوند خشم می کند بر کسی که آسان کرده او را نپذیرد و این یک درس و پند بزرگ از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام است که ما در مواردی که خداوند رخصت داده و آسان گرفته بر خود سخت نگیریم. امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام با همان آب گرم که دست غیبی آن را برایش آماده کرده بود وضو ساخت و آسان گیری خدا را ترک ننمود. (22)

مورد دیگر؛ قیصر روم برای یکی از خلفای بنی عباس نامه ای نوشت که ما در کتاب انجیل دیده ایم که هر کس از روی حقیقت سوره ای بخواند که خالی از هفت حرف باشد خداوند جسدش را بر آتش دوزخ حرام می کند و آن هفت حرف عبارت است از ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف؛ ما هر چه بررسی کردیم چنین سوره ای را در کتاب های تورات و زبور و انجیل نیافتیم آیا شما در کتاب آسمانی خود چنین سوره ای دیده اید؟

خلیفه عباسی دانشمندان را جمع کرد و این مسئله را با آن ها در میان گذاشت آن ها از جواب آن درماندند سرانجام این سؤال را از امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدند، آن حضرت در پاسخ فرمود: «آن سوره سوره حمد است که این حروف هفت گانه در آن نیست.» پرسیدند فلسفه نبودن این هفت حرف در این سوره چیست؟ فرمود: «ث به ثبور (هلاکت)، حرف ج اشاره به جحیم (نام یکی از درکات دوزخ)، حرف خ اشاره به خبیث (ناپاک)، حرف ز اشاره به زقوم (غذای بسیار تلخ دوزخ)، حرف ش اشاره به شقاوت (بدبختی)، حرف ظ اشاره به ظلمت (تاریکی) و حرف ف اشاره به آفت است.» خلیفه این پاسخ را برای قیصر روم نوشت پس از دریافت نامه بسیار خوشحال شد و به اسلام گروید و در حالی که مسلمان بود از دنیا رفت. (23)

مورد دیگر؛ یونس نقاش یکی از دوستان و شیعیان امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام بود، یک روز لرزان و پریشان نزد امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام آمد و گفت: آقای من در مورد خانواده ام به شما سفارش می کنم که از آن ها سرپرستی کنید، آماده مرگ شدم. موسی بن بغا (سرلشگر متوکل) نگین گران

قیمت را به من داده روی آن نقاشی کنم، نگین در دستم شکست و دو نیمه شد، فردا وقت پرداخت آن است اگر موسی ببیند این نگین گران قیمت را شکسته ام یا مرا می کشد و یا هزار تازیانه به من می زند. امام هادی علیه السلام فرمود: به خانه ات برو تا فردا حادثه ای جز خیر پیش نمی آید. یونس که بسیار مضطرب بود بازگشت و آن شب را با هزار زحمت به سر آورد.

صبح زود با پریشانی و نگرانی شدید به محضر امام هادی علیه السلام آمد و عرض کرد: «فرستاده موسی آمده نگین را از من می طلبد چه کنم؟ امام هادی علیه السلام فرمود: به خانه موسی برو جز خیر نخواهی دید. یونس گفت: آقای من به موسی چه بگویم؟ امام هادی علیه السلام در حالی که خنده بر لب داشت فرمود: نزد موسی برو و آن چه را گفت بشنو و آن جز خیر نمی باشد. یونس به خانه موسی رفت و سپس در حالی که شادمان و خندان بود نزد امام هادی علیه السلام بازگشت و به امام علیه السلام عرض کرد آقای من، نزد موسی رفتم به من گفت: دختران کوچک در مورد این نگین با هم دعوا دارند، این نگین را دو نیمه کن که به هر کدام از دو دخترم یکی از آن ها برسد، اگر چنین کنی تو را از مال دنیا بی نیاز می سازم.»<sup>(24)</sup>

قال ابوالحسن الثالث الامام الهادی علیه السلام: اذکر مصرعک بین یدی اهلک و لا طیب ینمک و لا حبیب ینفک؛<sup>(25)</sup> به یادآور هنگامی را که مقابل خانواده ات در بستر مرگ افتاده ای که نه طیب می تواند از مرگ جلوگیری کند و نه دوست برایت مفید است.<sup>(26)</sup>

## پاورقی

- (1) ریاحین الشریعہ، ج 3، ص 23.
- (2) سیرہ چہارده معصوم، ص 832؛ نقل از دلائل الامامہ طبری، ص 219.
- (3) سیرہ چہارده معصوم، ص 332.
- (4) مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 413.
- (5) نمل 27 / 40.
- (6) یوسف 12 / 100.
- (7) یونس 10 / 94.
- (8) لقمان 31 / 27.
- (9) زخرف 43 / 71.)
- (10) شوری 42 / 50.
- (11) طلاق 65 / 2.
- (12) ص 38 / 39.
- (13) تحف العقول، ص 563.
- (14) سیرہ چہارده معصوم، ص 846.
- (15) انوار البہیہ، ص 440 و 441.
- (16) بحار، ج 50، ص 124.
- (17) توبہ 9 / 25.
- (18) سیرہ چہارده معصوم، ص 861.
- (19) بحار، ج 50، ص 196.
- (20) بحار، ج 50، ص 196.
- (21) همان، ص 185.
- (22) همان، ج 50، ص 138.
- (23) سیرہ چہارده معصوم، ص 888.
- (24) بحار، ج 50، ص 136.
- (25) میزان الحکمہ.

(26) ميزان الحكمه، ج 2، ص 928، ح 5861.

## فهرست مطالب

3.....	ولادت امام علی بن محمد <small>علیه السلام</small>
4.....	امامت حضرت هادی <small>علیه السلام</small>
17.....	از کرامات امام هادی <small>علیه السلام</small>
20.....	پاورقی